

هالیوود و جهت‌گیری رسانه‌ای علیه منجی‌گرایی*

محمد مهدی عمرانی^۱

سجاد شهباززاده^۲

چکیده

در دنیای جدید امروزی رسانه‌ها وسیله‌ای قدرتمند برای رسیدن به هدف‌های جهانی محسوب می‌شوند. رسانه تصویری که پیام را به بیننده می‌تواند انتقال دهد بیشتر مورد توجه و مورد استفاده قرار می‌گیرد و از آن جایی که کشورهای غربی قدرت رسانه‌ای بیشتری دارند چندین سال است که در سوژه‌های فیلم هالیوود که مخاطبان بسیاری از سراسر جهان دارند، موضوعاتی مانند پایان دنیا، جنگ ملت‌ها، و مهدویت ستیزی فعالیت می‌کنند. که هدف از این فعالیت‌های رسانه‌ای، جز سلطه‌گری و ابرقدرت نشان دادن خود به جهانیان چیز دیگری نمی‌تواند باشد. بدون شک هالیوود کوشش زیادی در تحریف اندیشه موعودگرایی داشته است. هالیوود با بهره‌گیری از جذابیت‌های فنی و محتوایی نقش مهمی در زمینه‌سازی و جا انداختن فرهنگ و ایدئولوژی غربی و از جمله طرح موضوع «پایان دنیا» دارد و سعی می‌کند با استفاده از عناصر تخیل، هیجان و شگفتی در سینمای هالیوود به بیننده بقبولاند که آینده جهان همان‌گونه خواهد بود که آنها به تصویر می‌کشند. از این رو، یکی از موانع قدرتمند در مقابل خود را مهدویت می‌داند و می‌کوشد با به کارگیری شیوه‌های عملیات روانی، از نگرانی خود (جهانی شدن تفکر مهدویت) بکاهد. در این پژوهش پیش رو به تأثیرات، کارکردها و اهداف رسانه‌ای غرب بر ضد باورهای مهدویت، اشاراتی خواهیم کرد. نگارنده در این پژوهش سعی کرده از منابع کتابخانه‌ای و سمعی و بصری و روش توصیفی-تحلیلی بهره‌گیرد تا به نقش سینما و به ویژه رسانه، مرکز فیلم‌سازی هالیوود در ایالات متحده پرداخته و نقش این رسانه‌ها را درباره منجی‌گرایی مورد بحث و بررسی قرار دهد.

واژگان کلیدی

هالیوود، رسانه، موعودگرایی، منجی‌گرایی، مهدویت.

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۰۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۸/۱۷

۱. مدرس دانشگاه صنعتی سهند تبریز (نویسنده مسئول) (mm.omrani358@yahoo.com).

۲. فارغ‌التحصیل سطح دوم حوزه علمیه قم.

از آن جایی که هالیوود به دنبال قهرمان پروری و ضدقهرمان پروری است و از طرفی هم خوب بلدند چطور موضوعات بیخودی مثل خوردن خون آدمی توسط آدمی دیگر که مقبولیتی نزد هیچ انسانی ندارد را زیبا و جذاب جلوه دهند و مردم را مشتری این طور فیلم ها کنند و این یعنی توانستند اثر فرهنگی شان را بگذارند در واقع اینها خودشان را رسانه صهیونیستی کرده و آرام آرام این مسئله با آخرالزمان پیوند می خورد.

امروزه غرب پیش از آن که مفهومی جغرافیایی باشد، معنایی ایدئولوژیک دارد، مهدویت به مثابه الهیات امیدبخش و انرژی زا، محملی دینامیک در شکل دهی به التهابات اجتماعی و احیای بیداری اسلامی در جهان اسلام قلمداد می شود که همواره مورد توجه غرب سیاسی بوده است. علاوه بر آرماگدونیسیم که به منزله روح سیاست صهیونیزم بین الملل در غرب به حساب می آید غول شیشه ای سینمای صهیونیستی هالیوود نیز مقوله آخرالزمان و منجی گرایی اسلامی را نشانه رفته است.

براساس نظریه فوکویاما «شیعه پرنده ای است که دو بال دارد: یک بال سبز و یک بال سرخ» بال سبز شیعه همان فلسفه انتظار یا عدالت خواهی است و بال سرخ شیعه، شهادت طلبی است که در کربلایریشه دارد و شیعه را فناپذیر کرده است. فوکویاما «سینما» را یکی از ابزارهای این نظریه نامید که می تواند به نابودی مقاومت شیعه کمک کند و از سینمای هالیوود خواست تا در تولیداتش به خلق فرهنگی جایگزین برای اسلام بیندیشد. حتی بعدها در سال ۲۰۰۲ که ری دلی اسکات فیلم سقوط شاهین سیاه را برای پنتاگون ساخت تحلیل گران گفتند که این فیلم براساس همان تئوری فوکویاما ساخته شده است (علوی طباطبایی، ۱۳۸۶: ۱۴۵).

قصد هالیوود ماندگار ساختن ترس و وحشت ناشناخته و هولناک عظیم در دیدگاه مخاطب ساده و بی دفاع است و از این طریق می خواهد تعابیر اصلی آخرالزمانی ناشی از کتب غیرآسمانی مانند تلمود را به مخاطب القا کند. مسئله حضور منجی، نحوه پرداخت آن و مسئله آخرالزمان، بلایا و مصیبت های قبل از ظهور جنگ در لابه لای این فیلم ها متجلی است و نقطه کشش مخاطبان نیز همین جاست (همان).

امپراطوری اهریمنی رسانه های استکباری و بمباران تبلیغاتی توپخانه های صوتی و تصویری و ژورنالیستی نظام سلطه یکی از قوی ترین ابزارهای کودتای فکری و شستشوی

مغزی توده‌هاست. اینان با جادوی صوت و تصویر مخاطبان را افسون کرده، قدرت تفکر را از آنان سلب و عواطف آنان را علیه اهداف مورد نظرشان بسیج می‌کنند. در واپسین دهه‌های قرن بیستم هجومی از این نوع را علیه ایده‌ی ظهور مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف شاهد بودیم در سال ۱۹۸۲ میلادی سریالی با نام «نوسترا داموس» به مدت سه ماه متوالی از شبکه‌ی تلویزیونی آمریکا پخش شد. این فیلم سرگذشت ستاره‌شناس و پزشک فرانسوی به نام میشل نوسترا داموس بود که نزدیک به ۵۰۰ سال قبل می‌زیسته است. این سریال پیشگویی‌های وی را درباره‌ی آینده‌ی جهان به تصویر کشیده بود که مهم‌ترین آنها، پیشگویی وی درباره‌ی ظهور نواده‌ی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مکه مکرمه و متحد ساختن مسلمانان و پیروزی بر اروپائیان و ویران کردن شهرهای بزرگ سرزمین جدید (آمریکا) بود. هدف از این مانور تبلیغاتی به تصویر کشیدن چهره‌ای خشن، بی‌رحم، ویرانگر و گرفتار جنون قدرت از مهدی موعود (نستجیر بالله) و تحریک و بسیج عواطف ملل غربی علیه اسلام و منجی موعود آن بود و در کوتاه‌مدت بسترسازی روانی برای مقابله با جنبش‌های اسلامی آرمان‌طلبی را که با الهام از ایده‌ی استکبارسوز مهدویت، به احیای عزت و هویت ناب اسلامی خود همت گماشته بودند، در دستور کار خود داشت.

جایگاه رسانه‌ها در جهان جدید

در دنیای امروزی رسانه ابزار قدرت و حکومت است و این وسیله در نظر امپریالیسم جهانی صهیونیسم و آمریکا ابزار چپاول و غارت منابع و سرمایه‌های جهانی است و تنها راه تشکیل و هدایت افکار و اندیشه‌هاست. امروز هیچ قدرتی بالاتر از قدرتی نیست که در آمریکا در دست فریب‌دهندگان افوار عمومی قرار دارد چون ابتدا از جهان‌تصوری برای ما شکل می‌دهد، سپس می‌گویند درباره این تصور چگونه بیان‌دیشیم (رجبی‌نیا، ۱۳۸۹: ۱۸).

پیوند سیاست و سینما، پیوندی ناگسستنی است. در واقع سینما، از بدو تولدش در آمریکا به نکاح سیاست‌مداران و مالکان صهیونیست خود درآمد. هرچه به پیشرفت حوزه‌های مجازی و فناوری‌های جدید افزوده می‌شود، اثربخشی و کارکرد رسانه‌های تصویری در مخاطبان نیز بیشتر شده و به تبع آن استفاده ایدئولوژیکی و سیاسی از آن پیچیده‌تر می‌شود. آمریکا با توجه به موقعیت سینمای هالیوود در جهان و شمار

مخاطبان این مرکز سینمایی، همواره توجه خاصی به تولیدات این غول شیشه‌ای سینما جهان داشته و اهداف خود را از طریق آن دنبال کرده است (شجاعی مهر، ۱۳۹۳: ۲۱۰).

نظریه پردازان ارتباطات، به ویژه با رویکرد «سایبرنتیک» معتقدند، تنها کارکرد رسانه‌های ارتباط جمعی، ساخت و تغییر نگرش‌ها مطابق با الگوهای مطلوب نیست بلکه این رسانه‌ها بر پایه حجم کمی و سطح کیفی اطلاعات و پیام‌ها، نقش اساسی در تسهیل و تسریع مکانیزم کنترل اجتماعی ایفا کنند.

عصر حاضر، عصر سیطره رسانه‌ها بر جوامع بشری است. شبکه‌های رادیویی - تلویزیونی و شبکه‌های بزرگ رسانه‌ای توانسته‌اند در قالب قدرتمندترین صدای جامعه، ظهور کنند. رسانه‌های غربی با در دست داشتن تکنیک‌های برتر و پیش رو، با دانش تخصصی، فرهنگ و تمدن خود را به منزله تمدنی برتر معرفی می‌کنند. در جهان امروز، عرصه رسانه و سیاست، پیوندی ناگسستنی و غیرقابل انکار با هم دارند. این پیوند تنها در نقش ابزاری رسانه، برای اهداف و مقاصد سیاسی خلاصه نمی‌شود، بلکه در سطحی بالاتر، رسانه جزء لاینفک امور و رفتارهای سیاسی شده و از کارکرد هنری و بی طرفانه خود فاصله گرفته است. رفتار انسان‌ها که انعکاسی از ذهنیت آنهاست، با رسانه‌ها تنظیم و مدیریت می‌شود. این موضوع موجب شده است که سیاستمداران، بودجه‌های کلانی را برای رسانه‌ها در نظر بگیرند.

در جهان امروز رسانه‌ها، نشان دهنده اهداف، رفتار و سوگیری سیاسی هر کشور است با کوچک‌تر و پیچیده‌تر شدن جهان به واسطه توسعه روزافزون وسایل ارتباط جمعی، از قبیل اینترنت و ماهواره، صورت‌بندی معادلات گذشته در تنظیم روابط بین کشورها تا حدود زیادی به هم خورده و جای خود را به معادلاتی جدید داده است، در این دوران رسانه‌ها ابزاری همه‌کاره برای اعمال و جا انداختن سیاست‌های بازیگران زورمدارند و رقابتی جهانی برای عرصه نبرد رسانه‌ای شکل گرفته است (همان).

فیلم‌سازی در دنیای غرب، ابزار قدرتمندی برای جا انداختن فرهنگ دلخواه و ایدئولوژی غربی محسوب می‌شود که از جمله آرمان‌ها، تصویرسازی پایان جهان می‌باشد.

در این نوع فیلم‌سازی‌ها، با استفاده از ژانر یا گونه علمی - تخیلی، همواره تصویر از

آینده به شکلی داستانی و گیرا ترسیم گردیده است و در آن سعی شده تا با استفاده از عناصر تخیل، هیجان و شگفتی به تماشاگر و بیننده بقبولانند که آینده جهان همان‌گونه خواهد بود که آنها نقش کرده‌اند. این تصویرسازی ریشه در ادبیات دارد و ناشی از انتشار کتب علمی - افسانه‌ای نویسندگانی چون «ژول ورن»، «ری برادبری»، «هربرت جرج ولز»، «آرتور سی کلارک» و تعدادی دیگر از نویسندگان رمان‌های علمی - تخیلی غربی است (علوی طباطبائی، ۱۳۸۸: ۹).

اگر گوشه نگاهی به جایگاه رسانه‌ها در جنگ افروزی و زمینه‌سازی کشتار و قتل مردم بی‌گناه بیفکنیم روشن می‌شود که رسانه‌ها؛ عاملان اصلی و زمینه‌ساز تهاجم‌های خارجی کشورهای جاه‌طلبی مانند آمریکا هستند که پیوسته به عنوان بازوی اصلی در راستای اقناع مردم در داخل کشور و تشویق سربازان به آدم‌کشی و جنگ و توجیه افکار عمومی در خارج از کشور و همراه کردن جامعه بین‌المللی برای تجاوز و حمله به کشور هدف مانند عراق، افغانستان، ویتنام و... عمل می‌کنند (عظیمی خرم‌آبادی، ۱۳۹۴: ۱۶). یکی از فرماندهان آمریکایی که در جنگ آمریکا علیه ویتنام حضور داشته است می‌گوید با توجه به اینکه ما در دنیای واقعی و مجازی هم چنان با خشونت دست و پنجه نرم می‌کنیم در لوح‌های فشرده و شبکه‌های پخش فیلم سینمایی، به راحتی صحنه‌های قتل عام و کشتار به نمایش درمی‌آید، آیا اصولاً ما تمایل به پایان دادن خشونت و جنگ داریم؟ (رجبی نیا، ۱۳۸۹: ۶۹)

دولت‌های بریتانیا و آمریکا به نتیجه مشترکی که رسیدند این بود که تبلیغات و کنترل رسانه‌ها، مهم‌ترین عامل پیروزی در جنگ هاست، در شکست کانال سوئز، جنرال سرچارلز کیتلی در گزارش داخلی به دولت در سال ۱۹۵۷ اعلام کرد که مهم‌ترین درس آن بود که اکنون افکار عمومی جهانی اساسی‌ترین اصل یک جنگ را به خود اختصاص داده است.

به تفکر بسیاری از صاحب‌نظران، نقش رسانه‌ها در جنگ ویتنام، مهم‌ترین عامل شکست آمریکا و پیروزی ویتنام بود. رسانه‌های آمریکا زمانی به ابراز نارضایتی از این جنگ پرداختند که نخبگان هیئت حاکمه این کشور در این مسئله با اختلاف نظرهای جدی روبه‌رو شدند (کریمی، کبیری و فیاض، ۱۳۹۶: ۱۰۳).

غرب در ذات تکنولوژیکی خودش تفوق طلب است. در فلسفه علم مطرح می‌شود که

علم فی حد نفسه قدرت می آورد و به قول فرانسیس بیکن در آغاز رنسانس: «هدف نهایی علم، قدرت است». در چنین فضایی غرب برای اعمال این قدرت و کسب مطامع بیشتر از تصویر، بهترین استفاده را می کند. هالیوود مرکز فیلم سازی آمریکاست که در هر سال ۷۰۰ فیلم تولید می کند و سالانه حدود ۱۵ میلیارد دلار سود خالص دارد و نزدیک به ۷۸ سینما و تلویزیون های جهان از آن تغذیه می شوند. در غرب فیلم خنثی وجود ندارد. الآن مهم ترین کاری که غرب می کند این است که مبانی نظری خودش را که محصول ایده ها و اهدافش است. به زبان تصویر ترجمه می کند. من بزرگ ترین ویژگی غرب را ترجمه معنا به تصویر می دانم؛ چون روان شناسی مدرن بیانگر این است که تأثیری که تصویر دارد، هیچ کلامی ندارد و بحثی در روان شناسی داریم که هر تصویر معادل هزار کلمه است (بلخاری، ۱۹۱).

کار دیگر تصویر و سینما، درگیر کردن احساس و ادراک به صورت توأمان است. وانگهی تصویر یک زبان بین المللی است که حتی بدون دانستن زبان و کلام دیگری می توان از طریق تصویر پیام را به همه کس در هر شرایطی منتقل ساخت یکی از اهداف اصلی غرب، جلب افکار عمومی است. در فضایی که دموکراسی اصل می شود رأی عمومی قدرت ساز است و به همین دلیل باید روی افکار عمومی تأثیر گذاری کنیم (همان).

در دهه ۹۰ دو نظریه جدی پیرامون «مدینه فاضله» یا آرمان شهر مطرح شد: یکی نظم نوین جهانی که از سوی جورج بوش مطرح شد و دیگری پایان تاریخ فوکویاما، این دو مسئله به نحوی از نیت سیاسی غرب در جهانی شدن (globalization) و ایجاد یک فرهنگ جهانی و تحمیل آن بر جهان پرده برمی دارد. مجموعه فیلم هایی که در این دو دهه به ویژه پس از طرح نظم نوین ساخته شده، اهداف غرب و را به خوبی نشان می دهد. برای مثال، آمریکایی ها فیلمی به نام «روز استقلال» ساخته اند که جلوه های ویژه بسیاری دارد و به شدت بر روی آن تبلیغ شد. در این فیلم یک گروه فضایی به کره زمین حمله می کنند و آمریکایی ها دفاع می کنند و در نهایت در روز استقلال آمریکا اینها دشمنان را دفع می کنند. پیام این گونه فیلم ها این است که آمریکا و نظام حاکم بر غرب تنها سیستمی است که جهان را از خطراتی که در آینده رخ می دهد حفظ می کند. در فیلم پیشگویی های نوستر آداموس نیز آمریکاست که در مقابل مسلمانان می ایستد. یا مثلاً

بازی کامپیوتری خیلی مشهور «با مهدی» که اسم اصلی اش جهنم خلیج فارس است، خلیج فارس را مرکز حرکت‌های تروریستی جهان جلوه می‌دهد. از بُعد روان‌شناسی این بازی افراد را نسبت به امام زمان و لفظ یا مهدی شرطی می‌کند؛ ولی وقتی باطن قضیه را نگاه می‌کنید می‌بینید پیام دیگری هم دارد که حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس را توجیه می‌کند (همان: ۱۹۲).

هالیوود در سال ۲۰۰۰ فیلم «ماتریکس» را ساخت که فروش و استقبال غیرمنتظره‌ای داشت. در این فیلم هویت انسان آینده که به ماشین تبدیل شده است زیر سؤال می‌رود اما نجاتی که برای فرار از این بحران ذکر می‌شود، شهری است به نام صهیون (Zion) در دهه ۵۰ نیز میلیون‌ها دلار برای ساختن فیلم‌هایی مثل «بن هور» و «ده فرمان» هزینه شد تا اسرائیل را که در آن دوره شدیداً دچار بحران مشروعیت بود، نجات دهد.

بحث‌های آخرالزمان «فیوچرسم» که توسط کسانی چون تافلر، فوکویاما، هانتینگتون برژینسکی و... مطرح می‌شود در سینمای غرب نیز بازتاب دارد واقعیت این است که بحث آینده‌نگری در غرب خیلی جدی‌تر از فضای ماست. هرچند این موضوع در فرهنگ تشیع ناب در همه ابعاد سیاسی و اجتماعی و فرهنگی مطرح است ولی در ذهن عامه تنها در بُعد مذهبی مطرح است. در غرب این موضوع در تمام ابعاد فوق‌العاده جدی است. آینده‌نگری در غرب، ریشه در روش تجربی علم دارد که به پیش‌بینی پدیده‌ها می‌پردازد. در تمدن‌های علم‌گرا، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و سیاست نیز آینده‌نگر می‌شوند و دنبال سیستم‌هایی می‌گردند که به آینده نفوذ کند فیلم آمریکایی «روح» یا «شبح» که چند اسکار گرفت، به نوعی همین مضمون را دنبال می‌کند و می‌خواهد بگوید انسان معاصر، شیدای شکستن دیوار تاریخ است؛ می‌خواهد به آینده نفوذ کند و چون قدرت علمی دارد می‌خواهد آینده را خودش بسازد. البته این آینده‌نگری در غرب ریشه در مسائل سیاسی هم دارد. مثلاً در فیلم «نوستر آداموس» می‌خواهد بگوید چنین حوادثی محقق خواهد شد؛ اما ما می‌توانیم تغییرش بدهیم.

در دنیای معاصر، هنر سینما، مهم‌ترین و قدرتمندترین وسیله برای جهت‌دهی و شانه زدن افکار عمومی هستند. رسانه‌های شنیداری و دیداری از جمله سینما به دلایل متعدد از مؤثرترین ابزارهای جهت‌دهنده و ذهنیت‌بخش سیاسی راهبردی به شمار می‌آیند. فیلم‌ها، دامنه گسترده‌ای از جلوه‌های سینمایی را براساس اهداف و نیات

تولیدکننده فیلم، به مخاطبان عرضه می‌کنند. ژوزف کلاپر معتقد است، رسانه‌هایی مانند سینما سه نوع دگرگونی اساسی را در ذهنیت مخاطبان ایجاد می‌کنند: تغییر عقیده، تغییرات جزئی و تقویت وضع موجود؛ بر این اساس، سینما رسانه‌ای کاراست.

نقش هالیوود در جهت‌گیری رسانه‌ای علیه آخرالزمان

هالیوود، بزرگ‌ترین صنعت سینمای جهان، در منطقه‌ای در شمال غربی مرکز شهر لس‌آنجلس در آمریکا قرار گرفته است. این مکان در سال ۱۸۵۳ میلادی با ساخته شدن کلبه‌ای خشتی شکل گرفت. از سال ۱۹۱۰ میلادی، فیلم‌سازی در آن منطقه شروع شد و به مرور پیشرفت کرد. در اوایل قرن بیستم با جمع شدن شش استودیوی یهودی: پارامونت، یونیورسال، فوکس قرن بیستم، مترو گلدن مایر، برادران وانر و کلمبیا در حومه لس‌آنجلس به عنوان بازوی تصویری آمریکا، رسماً سینمای هالیوود افتتاح شد. تا آن‌که امروز انبوهی از کمپانی‌های فیلم‌سازی، استودیوها و بنگاه‌های ببری در آن مستقر هستند. هالیوود یکی از اثرگذارترین رهیافت‌های فرهنگی صادراتی ایالات متحده به جهان خارج است. بررسی صنعت فیلم‌سازی هالیوود، از نگاه حوزه‌های مختلف فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، جامعه‌شناسی و انتقادی می‌تواند گستره دید ما را نسبت به شناخت ابعاد مختلف این پدیده مهم عصر زیادی بخشد. هالیوود با سلطه نامرئی بر فرهنگ، سیاست و افکار عمومی ملت‌ها از طریق سینما، عملیات تسلط خورد را بر جهان تعمیم بخشیده است. هالیوود را نمی‌توان به چشم هنری بی‌آزار یا صنعتی بی‌خطر نگاه کرد، بلکه گونه‌ای ایدئولوژی آهنین بر این غول شیشه‌ای حاکم است که تلاش در تحمیل آن به دیگر جوامع را دارد. به عبارت دیگر، پدیده «هالیوودیسیم» فرا روایت پنهان و پشت پرده کمپانی‌های عظیم فیلم‌سازی در هالیوود است که ایدئولوژی فرهنگی - هنری عصر استکبار جهانی را در بطن خود می‌پروراند؛ جریان غالب فرهنگی هنری‌ای که مکانیسم امنیت فرهنگی تمامی تمدن‌ها و فرهنگ‌ها را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و با ترشح جوهر تمدن غرب به سایر جوامع بشری، به الینه شدن اضمحلال معنوی و هویتی آنها می‌پردازد. این پدیده یکی از ابزارهای قدرت نرم غرب برای ترویج نوع خاصی از تفکر در جهت تأمین منافع گروهی خاص می‌باشد؛ از این رو، می‌توان از مافیای حاکم بر سینمای هالیوود که به منزله روح حاکم بر سینمای آمریکاست، به هالیوودیسیم نام برد.

هالیوودیسم، موج فرهنگی جدیدی است که طی سده اخیر با استفاده از ابزار سینما، در پی القای نوع خاصی از تفکر و نفوذ به حافظه عمومی جهان بوده است؛ به عبارت دیگر، هالیوودیسم زائیده نظام سرمایه‌داری صهیونیسم و در خدمت منافع اقتصادی غرب است (شجاعی مهر، ۱۳۹۳: ۲۱۰). و هالیوود، به مثابه نظام حاکم بر مدیریت تصویری غرب، مقصد مشهوری است برای کسانی که قدم در راه شهرت می‌گذارند. در خلال جنگ جهانی اول، هالیوود رفته رفته به پایتخت سینمایی جهان تبدیل شد. با رشد روزافزون صنعت تصویرسازی هالیوود، با نزدیک شدن به جنگ جهانی دوم و آزمایش انواع و اقسام تسلیحات نظامی، بمب‌های خوشه‌ای، شیمیایی و اتمی، نظام سلطه به این حقیقت دست یافت که قدرت تهاجم و تخریب هالیوود از تمام این ادوات نظامی به مراتب بیشتر است. گلا دیاتور شیشه‌ای هالیوود، به آلت قتال‌های قدرتمند در دست مالکان کاخ سفید برای تشدید فضای تخریب و دشمن‌سازی و سلطه هژمونیک خود بر دنیا تبدیل شده بود. مثلث شوم «نازیسم، فاشیسم و شیطان» از روزهای آغازین جنگ جهانی دوم به عنوان ائتلاف جبهه باطل، بر پرده‌های سینما اکران شد تا پروپاگاندا ی سینمایی علیه حکومت رایش سوم شکل بگیرد. با سرد شدن شعله‌های آتش جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد بین دو بلوک شرق و غرب در اواسط قرن بیستم، اضلاع این مثلث بازسازی شد و «چین، شوروی و شیطان»، سه گوش این پازل سه ضلعی را تشکیل دادند. بعد از جنگ جهانی دوم و دست به دست شدن قدرت در غرب از انگلستان به آمریکا و تسلط تدریجی ایالات متحده بر جهان، آمریکا به ترک تازه عرصه قدرت جهانی بدل گردید. موج تجاوزات نظامی و غیرنظامی سربازان آمریکایی برای تسخیر جهان و مصادره منابع آن، تمدن غرب را به هیولایی خون‌آشام در چشم جهانیان بدل کرد. چشم بینای قدرت غرب در قالب فیلم‌های سینمایی به مدد جنایات آنان آمد تا پوششی شیشه‌ای بر حجم تجاوزات چکمه‌پوشان آمریکایی در چشم جهانیان باشد. وقتی فرانسیس فورد کاپولا با فیلم «و اینک آخر الزمان»، در دهه ۱۹۷۰ میلادی به انعکاس نبرد ویتنام پرداخت و سرگشتگی انسان را به نقد کشید، در پس صفحه ذهن مخاطب، امید به فردا و این که ارتش آمریکا باید در نقش منجی عمل کند، نقش بست. با آغاز دهه ۱۹۸۰ میلادی، زنجیره فیلم‌های «رمبو» ساخته شد تا با خلق منجی، انسان آمریکایی بعد از جنگ ویتنام را از سرگشتگی کاپولایی نجات دهد (عبدالهیان، ۱۳۹۶:

۸). با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، به کلی مفهوم فرجام تاریخ، در سینمای غرب، لعاب دینی به خود گرفت. دو سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در ۱۹۸۱ میلادی، هالیوود با ساخت فیلم «مردی که فردا را دید»، پیشگویی خطر شیطانی بودن انقلاب ایران را در قالب تصویر به جهانیان اعلام کرد. در این فیلم با کنار هم گذاشتن هیتلر، موسولونی و ناپلئون بناپارت در کنار تصویر امام خمینی رحمته الله علیه، اسلام انقلابی و سیاسی را در حد فاشیسم و نازیسم تنزل داد. با فروپاشی بلوک شرق و جبهه سوسیالیسم، آرام آرام خطر کمونیسم در سینما به فراموشی سپرده شد و ایران جای خالی شوروی در اردوگاه شیطان را گرفت. با نزدیک شدن به سال‌های واپسین قرن بیستم و عطش هزاره‌گرایی در بین فرقه‌های مختلف مسیحی و یهودی، مقوله منجی‌گرایی رشد چشمگیری داشت و هالیوود با تصویری کردن این موضوع، به پردازش انواع و اقسام منجی‌ها و قهرمانان پرداخت. میل به الگوبودگی و هنجارهای مذهبی در غرب از سویی، و پیشرفت‌های ایران اسلامی با محوریت فرهنگ مهدویت و تقابل این دو نوع موعودگرایی و فرجام‌شناسی از سوی دیگر، باعث شد موضوع آخرالزمان و پایان جهان، جایگاه ثابتی در فیلم‌های هالیوود پیدا کند (عبدالهیان، ۱۳۹۳: ۲۲۱). از دیگر خرافات‌های صهیونیستی که به سینما راه یافته «افسانه آخرالزمان» و پیشگویی‌های مربوط به آن است که در فیلم‌های نظیر «نوستراداموس»، «آرماگدون» و «روز استقلال» می‌توان یافت. براساس این افسانه، فاجعه‌ای عظیم حیات بشری را تهدید خواهد کرد و آخرین نبرد خیر و شر در جغرافیای خاصی از زمین به وقوع خواهد پیوست. وسعت فاجعه آن است که انسان‌ها از مقابله با آن در می‌مانند و ناامیدانه به هوشمندترین و شجاع‌ترین نژاد بشری (یعنی آمریکایی‌ها) پناه می‌برند آمریکایی‌های خوش‌قلب، هم معمولاً با راهنمایی یک دانشمند یهودی به کام خطر می‌روند و با عملیات متهورانه خود، زمین را از خطر نابودی می‌رهانند و گاهی هم در راه انجام این مأموریت مقدس یک یا چند شهید تقدیم جامعه بشری می‌کنند! حاصل آن که در پایان اکثر این فیلم‌ها بیننده از همه جا بی‌خبر، همصدا با تمامی اقوام و پیروان ادیان، خداوند را به واسطه نعمت حضور آمریکایی‌های شجاع و یهودیان دانا بر روی کره خاکی سپاس می‌گوید! چرا که آنان فرشتگان نجاتند و اگر نباشند، نسل آدمی از صحنه گیتی برخواهد افتاد (سمواتی، ۱۳۸۳: ۸۸).

آنچه که از آخرالزمان در فیلم‌های هالیوودی تصویر شده پایان حیات انسان در زمین

است که در بابل پس از میلاد شاهد آن هستیم. منجی برای هدیه آوردن خوبی و خیر به جهان پراز خشونت و شر آمده است.

در ۲۰۱۲ منجی کسی است که حیات بشریت را نجات می‌دهد. در بابل پس از میلاد منجی پیامبر صلح و خیر به دنیای خشونت بار امروزی است و در کتاب ایلائی، منجی پیام الهی را به انسان‌هایی که پس از حادثه بزرگ مدنیت و خدا را فراموش کرده‌اند، می‌آورد. در این سه فیلم سه نوع منجی قابل تمیز است:

۱. ناجی حیات بشر؛

۲. ناجی انسان از دست شر؛

۳. ناجی به عنوان حلقه اتصال میان بشر و خدا.

هر سه ناجی در این فیلم‌ها آمریکایی هستند. یکی از ناجیان زنی است که نیروهای ادراکی و احساسی فرای انسانی دارد. در داستان مشخص می‌شود که توسط یک هوش مصنوعی خلق شده است و در واقع این منجی دست‌ساز بشر بوده است و فرزندان این زن، ناجیان مردم زمین می‌شوند. در فیلم کتاب ایلائی، ناجی سیاه‌پوست است و اعتراف می‌کند که به او الهام شده است که کتاب را بیابد و از آن محافظت کند و به غرب برساند. ویژگی‌های خارق‌العاده‌ای از این فرد در فیلم دیده نمی‌شود تا او را نیروی فوق‌العاده یا فوق بشری بدانیم. او تنها در شمشیر زنی بی‌رقیب است. در ۲۰۱۲ نیز یک فرد عادی، در واقع شهروند معمولی آمریکایی است که با از خودگذشتگی مشکل یکی از درهای کشتی را حل می‌کند و بازماندگان انسانی را از مرگ حتمی نجات می‌دهد و قدرت ویژه‌ای ندارد (آخوندی، ۱۳۹۱: ۱۵۱).

نقش هالیوود در جهت‌گیری علیه منجی‌گرایی

در رسانه‌های غرب به ویژه سوژه‌های سینمایی، ظهور منجی و پایان جهان را با کشتار، خونریزی و وحشت جلوه می‌دهند. خواه منجی را مهدی موعود، یا منجی آئین مسیحیت، یا یهودیت و یا منجی ماورای انسان معرفی کنند. نبرد نهایی و آخرالزمان در سینمای غالب بر جهان یک جنگ اتمی بزرگ و نابودی میلیون‌ها تن انسان است. در بیشتر این فیلم‌ها آمریکا از سوی یک دشمن فرضی و خیالی به شدت مورد تهدید و هجوم قرار می‌گیرد و پس از آن دنیا و تمدن بشری رو به نابودی و نیستی می‌رود.

سردمداران کفر جهانی و شیطان بزرگ با سفارش مسیحیان صهیونیست می‌خواهند با طرح موضوعات آخرالزمانی خود را در صف اول مشتاقان ظهور منجی و بازگشت و رجعت مسیح قلمداد کنند. هالیوود این موج جدید منجی‌محور و آخرالزمان‌گرایانه مسلمانان را، در صف اول دشمنان خود ترسیم و تجسم می‌کند و تحت پوشش و تلاش معنوی و دینی، بزرگ‌ترین جنایات را در عراق و فلسطین و دیگر نقاط دنیا انجام می‌دهند (علوی طباطبائی، ۱۳۸۸: ۱۶۵). یکی دیگر از موضوعات اصلی فیلم‌های هالیوودی برجسته کردن زندگی دوم و جهان موازی است. اگر جهان موازی با همان شکلی که در فیلم‌های هالیوودی وجود دارد، قبول‌والقا شود، دیگر کسی به جهان آخرت، معاد و توحید ایمان نخواهد داشت! نکته دیگری که باید بدان توجه کرد، اعتقاد ناوی‌ها به ایوا، شبیه خداپرستی پیروان ادیان توحیدی به نظر می‌رسد، اما چیزی نیست مگر شناخت طبیعت، شناخت روح مقدس طبیعت، باور به تناسخ و تجسد و در نهایت، هماهنگی با آهنگ و ملودی طبیعت. این آئین که الهیات طبیعی نامیده می‌شود، اقتباسی از چند جریان شبه دینی قدیمی از جمله عرفان سرخ‌پوستی، شمنیسم، بودیسم، هندوئیسم و البته میراث «قباله» است که اینان با جعل آخرالزمان مورد پسند خود، تصمیم دارند موعود اصلی بشر و تفکر شیعی آخرالزمانی را به انزوا بکشند و به خیال خام خود با «پروژه آخرالزمان‌سازی هالیوودی» منجی الهی و عدالت‌آور حقیقی را به فراموشی بسپزند. هدف نهایی این فیلم‌ها بیشتر این است: «منجی در نهایت، یک آمریکایی است». این یعنی این که هیچ کدام از خرده فرهنگ‌ها نمی‌توانند مدافع خودشان باشند، بلکه فقط یک قهرمان آمریکایی، با توجه به شایستگی‌های ذاتی انسان آمریکایی می‌تواند و باید به این مقام برسد. در صورت مشاهده مکرر این قبیل فیلم‌های خرافی، مردم جهان سوم ظاهراً به آمریکا و باطناً به صهیونیسم بین‌الملل حق می‌دهند که چند صباحی در این عالم فانی حکومت و سروری کنند! زیرا وقتی فاجعه عظیم رخ دهد، همین‌ها هستند که باید به داد مردم دنیا برسند و نسل انسان را از خطر نابودی برهانند (کریمی و باصری، ۱۳۹۴: ۱۱۱-۱۱۲). مسیحیت، در فرهنگ و ادب حاکم بر آمریکا، جایگاه ویژه‌ای دارد و اگر سه فصل اساسی مسیحیت را نجات، تبشیر و فرجام جهان بدانیم، هم اکنون تبشیر به شکلی جدی به وسیله رسانه‌های روز، از جمله سینما تعیین می‌شود. دلیل دیگر پرداختن به بحث آخرالزمان، موقعیت ویژه غرب در تاریخ

است که به لحاظ تئوری و اندیشگی، اکنون در پایان خود به سر می‌برد. دلیل سوم را هم می‌توان در قدرت گرفتن نومحافظه‌کاران و ایوانجلیست‌های آمریکا، جست‌وجو کرد. تمام این ادله در کنار هم، موجب شد، سینما به ابزاری مناسب برای نمایش انگاره‌های آخرالزمانی تبدیل شود. پروژه فیلم‌های آخرالزمانی در واقع، بهانه‌ای برای عملیاتی کردن استراتژی‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای غرب است که در پشت پرده هالیوود صورت می‌گیرد. از اصلی‌ترین وظایف فیلم‌های آخرالزمانی هالیوود، کمک به غرب برای اجرای استراتژی‌های سیاسی و نظامی‌اش است. این فیلم‌ها علاوه بر زنده نگه داشتن تهدیدها و دشمنی‌های غرب با جبهه رقیب، به نوعی توجیه‌گر تهاجمات و لشکرکشی‌های سیاسی و نظامی علیه جوامع هدف هستند. در دوره گذشته، حضور کمونیسم، به عنوان جریان مخالف غرب در سینما، سبب اتحاد ملی بلوک غرب برای حفظ ارزش‌های کاپیتالیستی خود در برابر بلوک شرق گردید. امروز با رفتن پرونده کمونیسم به بایگانی تاریخ، امپریالیسم تصویری غرب می‌کوشد تا شرق اسلامی را جایگزین شرق کمونیستی کند، تا هم چنان پویایی تمدن غرب را با خلق عنصر دشمنی و تهدید رقم زده باشد (نقیب‌السادات، ۱۳۹۱: ۱۱۳).

اساس تفکر و شیوه بازنمایی رسانه‌های غربی، به ویژه هالیوود از اسلام و ایران، مطالعات شرق‌شناسی است که با واقعیت موجود در خاورمیانه، بسیار متفاوت و گاه متعارض است. در نظر گرفتن خاورمیانه به عنوان زمینه‌ای که فیلم‌های فوق‌حادثه‌ای در آن جا رخ می‌دهد، به سنت خاصی در هالیوود تبدیل شده که خود بخشی از چارچوب ایدئولوژیکی وسیع‌تری است. تصویری که از ایرانیان در غرب ارائه می‌شود، شکلی از شرق‌شناسی است. فعالیت سینمایی هالیوود که عمیقاً در همان سنت شرق‌شناسی ریشه دارد به لحاظ تاریخی، خاورمیانه و سرزمین‌های اسلامی را پرتنش و منشأ حوادث و خیزش‌ها نشان می‌دهد که برای داستان‌های مختلف، از ملودرام گرفته تا فیلم‌های حادثه‌ای و ماجراجویانه مناسب است. می‌توان گفت نگاه هالیوود، عصاره همان نگاه سیاسی حاکم بر دستگاه دیپلماسی و نظامی آمریکاست؛ در واقع، هالیوود، سیاست تصویری شده سردمداران کاخ سفید و لابی‌ان صهیونیست است. تولید انبوه فیلم‌های سیاسی در هالیوود، این موضوع را ثابت کرده است. با شکل‌گیری پدیده‌ای به نام سینما و مرکزیت آن در سینمای تبلیغاتی و ارزشی، در برهه‌ای از تاریخ سیاسی معاصر، همواره

شاهد جهت گیری سیاسی - تبلیغاتی و عملیات روانی علیه دشمنانی همچون آلمان نازی، شوروی کمونیستی و به تازگی، مسلمانان تروریست بوده ایم. سینمای هالیوود و سیستم سیاسی - نظامی آمریکا برای بقای خود، همواره به وجود قدرتی مخالف وابسته است. جمهوری اسلامی ایران که تنها دولت - ملتی است که توانسته این قدرت غالب غرب را به چالش افکند، قطب دوم تقابل فرهنگی در نظام دو قطبی جهان را تشکیل می دهد. نقطه تمرکز این عملیات تصویری، مؤلفه های تمدنی و مذهبی است. جعبه جادویی هالیوود در صدد است ایران را به بازیگری متجاوز به ارزش ها و اصول غربی و جهانی معرفی کند (سمتی، ۱۳۸۵: ۱۰۶).

از دیگر نکات قابل توجه در فیلم های هالیوودی علیه منجی گرایی الهی و اسلامی آن است که با این که منجی باوران مذهبی و حتی پیروان بعضی از مکاتب بشری که اخلاق محور هستند و جنبه الهی ندارند مانند «بودیسم» معتقدند که فرد منجی شخصیتی مقدس، پاک و نورانی دارد اما در این فیلم ها الزاماً منجی چنین ویژگی هایی ندارد. حتی در یکی از فیلم های آرماگدون از ۱۲ فیلمی که به این نام ساخته شده گروهی تکنسین و مهندسان پایانه های نفتی که در میان آنان شخصیت های خلاف کار و لمپن نیز دیده می شود و بقیه نیز افرادی آلوده به انواع مفاسد اخلاقی و یا در نهایت افرادی معمولی هستند به درخواست کارشناسان و دانشمندان علوم فضایی به کار گرفته می شوند و اینان در انجام مأموریت فضایی خود موفق به مهار شهاب سنگی می شوند که در مسیر برخورد با زمین قرار است باعث نابودی آن شود و عده ای از آنان نیز فداکارانه در این راه کشته می شوند! شاید هدف اصلی چنین تولیداتی را که در آن منجی نه یک شخصیت منزّه و مقدس الهی بلکه فردی عادی و از میان مردم کوچه و بازار نشان داده می شود، بتوان یک تقدس زدایی از منجی و دیگر تعمد و تأکید عامدانه بر شرقی نبودن منجی دانست. زیرا در اغلب این محصولات نیروهای شر به شکل اعراب یا مسلمان ترسیم شده اند (جزایری، ۱۳۹۱: ۴۱).

یکی از خرافه ها که صهیونیست ها آن را در قالب سینمایی وارد کرده اند، مسئله ظهور ناجی و سفر به سرزمین موعود است. اما ناجی این قبیل فیلم ها آن منجی نمی باشد که بشریت در انتظار اوست. صهیونیست ها در سیری تاریخی، نخستین ناجی خود را داوود نبی می دانند که به زعم ایشان پهلوان اسطوره ای قوم یهود است و هم اوست که عشیره

بنی اسرائیل را از ستم جالوت سنگدل می‌رهاند. از نظر صهیونیست‌ها، یهودیان پیش از آن‌که پیروان یک آئین الهی تلقی شوند یک ابرنژادند و به همین دلیل نیز در مواقع عسرت و سختی ناجی دیگری از میان آنها ظهور می‌کند و ایشان را به سرزمین موعود می‌برد. از آن‌جا که فرزند اولین ناجی قوم یهود (سلیمان فرزند داوود نبی) تمام دنیا را به تسخیر خود درآورد، صهیونیسم نیز فرمانروایی بر ملک سلیمان را حق طبیعی خود می‌داند و به همین دلیل هم داعیه سلطنت بر تمامی دنیا را دارد. لذا افسانه «نیل تا فرات» تنها مقدمه‌ای بر نقشه‌های جهانی صهیونیسم و قوم یهود است. از آن تاریخ عبور حضرت موسی علیه السلام از دریا، یهود در انتظار سومین ناجی خویش است. البته از آن تاریخ تا امروز منجیان کوچک‌تری ظهور کرده‌اند. مثلاً ویل دورانت در مجموعه تاریخ تمدن، کریستف کلمب که او یک یهودی پرتغالی‌الاصل می‌باشد که به منظور کاستن از مصائب یهودیان در اروپای قرن پانزدهم سفری مقدس را در جستجوی ارض موعود آغاز کرد و در این نهایت به آمریکا رسید به همین دلیل صهیونیست‌ها آمریکا را سرزمین موعود خود می‌دانند و شهر نیویورک نیز از دیرباز به عنوان پایتخت صهیونیسم بین‌الملل شناخته شده است بر مبنای همین الگوی اساطیری هالیوود تاکنون سفرهای اسطوره‌ای بسیاری را به تصویر کشیده و سینمای اروپا نیز به رقیب آمریکایی خود تأسی کرده است. فیلم‌هایی نظیر مجموعه «این‌دیانا جونز»، «دنیای آب»، «سفر به غرب وحشی»، «دون فیتز کارالدو»، «خوشه‌های خشم» و... بر مبنای همین الگو ساخته شده‌اند (سمواتی، ۱۳۸۳: ۹۱).

نتیجه‌گیری

بنابراین رسانه، مخصوصاً سینما و هالیوود، ابزاری قدرتمند برای انتقال دادن فرهنگ و اندیشه است. که دشمن با استفاده از آن، برای رسیدن به اهداف و اغراض سیاسی، فرهنگی و اجتماعی خود تا در دنیای امروزی رسانه را تنها وسیله جهانی می‌توان گفت که تأثیرش نیز جهانی است. فلذا در مقاله این غول رسانه‌ای غرب، مسلمانان خصوصاً شیعیان می‌توانند ارزش‌ها و فرهنگ‌های اصیل مهدوی را با همین ابزار قدرتمند انتقال و به دنیای غرب معرفی نمایند. اما متأسفانه در این حوزه مسلمانان فعالیت چشمگیری انجام نداده‌اند که بتوان به نمونه‌هایی از آن اشاره کرد. درحالی که شیعیان به وجود

مقدس و ظهور حضرت بقیة الله به عنوان منجی عالم بشریت معتقد بوده و مباحثی مانند تشکیل مدینه فاضله توسط این منجی را یک گفتمان و یک اندیشه راهبردی می‌دانند.

آنچه که در فیلم‌های هالیوود از منجی کلیشه زده می‌شود، چیزی جز قدرت غربی در نمایش ویژگی‌های آمریکایی نیست. نظام ارزش مدارانه داستان‌های روایت شده باز نمود قدرت آمریکاست که منجی را متعلق و با هویت آمریکایی خلق و روایت می‌کند، منجی انحصاراً آمریکایی است و شرق و غرب در تقابل معنایی در این فیلم‌ها بیان شده‌اند. شرق نماد فقر، بدبختی، رخوت و مرگ است و غرب نماد زندگی و پیشرفت است و این غرب به تصویر کشیده شده آمریکا می‌باشد.

منابع

۱. آخوندی، مطهره (۱۳۹۱ش)، «استعاره‌های تصویری آخرالزمانی در سیمنای هالیوود»، فصل‌نامه مشرق موعود، شماره ۲۱.
۲. رجبی‌نیا، داوود (۱۳۸۹ش)، رسانه سلطه، سلطه رسانه، قم: مرکز پژوهش‌های اسلامی صداوسیما.
۳. سمتی، محمد مهدی (۱۳۸۵ش)، سی‌ان‌ان و هالیوود، ترجمه: نرجس خاتون براهوئی، تهران: نشر نی.
۴. سمواتی، زهرا (۱۳۸۳ش)، سلطه رسانه‌ای صهیونیسم در آمریکا، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۵. عبداللهیان، حمید (۱۳۹۰ش)، «تحلیلی تاریخی بر تکوین مفهوم پایان تاریخ در سینمای قرن ۲۱»، فصل‌نامه مشرق موعود، شماره ۱۸.
۶. عظیمی خرم‌آبادی، کاظم (۱۳۹۴ش)، «زمینه‌سازی رسانه‌ای»، فصل‌نامه عصر آینه، شماره ۱۵.

۷. علوی طباطبایی، ابوالحسن (۱۳۸۸ش)، *هالیوود و فرجام جهان*، تهران: هلال.
۸. کبیری، زینب؛ کریمی، خدیجه (۱۳۹۶ش)، «تأثیر رسانه‌های غربی در برداشت انحرافی از اندیشه مهدویت با تاکید سوژه‌های فیلم هالیوود»، *فصل‌نامه عصر آدینه*، شماره ۲۳.
۹. کریمی، معصومه؛ باصری، احمد (۱۳۹۴ش)، «رهیافت‌های عملیات روانی آخرالزمانی سینمای هالیوود با رویکرد مهدویت ستیزی»، *پاسداری فرهنگی انقلاب اسلامی*، شماره ۱۲.
۱۰. نقیب‌السادات، رضا (۱۳۹۱ش)، «روش‌شناسی تحلیل و استنباط مضامین موعودگرا از فیلم‌های سینمایی»، *فصل‌نامه مشرق موعود*، شماره ۲۱.

11. Joseph Klapper , the effects of mass communication , New York free Press 1960